

ممالکتی شمس الدین محمد تبرزی

شمس الدین محمد تبرزی

طبع مکتبہ احمدیہ
کتابخانہ احمدیہ

کتابخانہ احمدیہ
کتابخانہ احمدیہ

تصویح وعلیق
کتابخانہ احمدیہ

محمد علی موحد

(ابن) ناصر

سپاسگزاری

از دوست عزیزم علیرضا حیدری منت‌ها دارم که راهنماییها و مهر بانیهای او در تمام مدتی که سرگرم کار مقالات بودم قدم به قدم با من همراه بود. نمی‌دانم در فراهم آمدن این مجموعه که به دست خوانندگان می‌رسد او سهم بیشتری دارد یا من، آنچه می‌دانم جلوه‌های سایقه و دقت و انضباط هرچه هست همه از اوست، و خطاهای و بی‌مبالغه‌گیها همه ازمن.

و از همکار ارجمند ذره فرهی که خواندن و رونویس کردن قسمت بزرگی از نسخه‌های خطی بی‌یاری همت و علاقه و حوصله او میسر نمی‌بود.

واز مسئولان و متخصصیان کتابخانه‌های استانبول و قونیه و کتابخانه دانشگاه تهران که نسخه‌های خطی و عکسی مقالات را در اختیارم گذاشتند.

از همه این عزیزان سپاسگزارم.

محمد علی موحد

فهرست تحلیلی کتاب

فهرست زیر بدین منظور تهیه شده است که کار پژوهش درباره شمس و مولانا را برای علاقه‌مندان تحقیق آسان سازد. اعداد ۱ و ۲ قبل از ممیز اشاره به دفاتر اول و دوم مقالات شمس است و اعداد بعد از ممیز شماره صفحه.

الف. اطلاعاتی از زندگانی و شخصیت شمس

- کودکی او ۱۴۲/۲-۷۹/۲-۷۷
پدر او ۱۱۹/۱-۲۷/۲-۱۱۹
نهایی او ۱۴۲/۲-۲۸/۲-۹۸
اندام ضعیف او ۲۷۸/۱-۲۷۸
تهور و چابکی او ۲۷۶/۱-۳۳۶
زن او ۱۱۱/۱-۱۱۱
غريبم، فرزندان رها کردم ۳۴۹/۱-۲۹۰
با کسی کم اختلاط کنم ۱-۲۹۱/۱-۱۳۱
نازکیهای او ۲۸/۲-۳۴۶
— مکتبداری او ۱۳۱/۲-۱۷/۲-۳۵۰/۱-۳۴۳/۱-۲۹۱/۱-۱۴۱/۱-۲۵۹
وعظ او ۳۴۶/۱-۱۴۱/۱-۲۵۹
نہ به خانقاہ می رود و نہ با اهل مدرسه می سازد ۱۴۱/۱-۲۵۹
اول در خانقاهم رها نمی کردند، اکنون برون می آیم رها نمی کنند ۱۳۴/۱-۱۳۴
خرقه گرفتن او از پیامبر (ص) در خواب ۱-۷۹/۱-۱۲۰
مستی و هوشیاری او ۱۲۰/۱-۱۲۰
فراغت او در عین کار ۱۲۰/۲-۳۳۷
نفس فرمانبردار او ۱۲۰/۲-۳۳۷/۱-۳۲۶
فقیه است یا فقیر؟ ۱۳۴/۱-۷۸/۲-۷۸
فقیه بودم، تنبیه و غیر آن بسیار خواندم ۱۳۴/۱-۷۸/۲-۷۸
آن یکی می گفت اگر تو فقیه بودی ... ۱۳۴/۱-۷۸/۲-۷۸

مرا از این علمهای ظاهر و از این تازیها می‌باشد که با اینها بگوییم، که درین

است این علم من با ایشان گفتن ۱۸۵/۱

اگر اهل ربع مسکون جمله یکسو باشند و من بهسویی، هر مشکلشان که باشد

همه را جواب دهم ۱۸۶/۱

با ایزید طاقت صحبت من ندارد مگر کسی که عنایت و میل دل من بدو باشد

۱۲۵/۲

لطف و قهر او ۷۶/۱

غصب و جفای او در حق دوستان ۱۳۶/۱

هر که را دوست دارم جفا پیش آرم ۱۶۱/۲-۱۷/۲-۲۱۹/۱

۰ مرا قاعده این است که هر که را دوست دارم با او همه قهر کنم ۲۷۹/۱

وجود من کیمیاست ۱۴۸/۱

آن کسی که به صحبت من راه یافت ۷۴/۱

به آفتاب وجود من دیده در نرسد ۱۱۵/۱

جانهای اولیا در آرزوی دیدار او ۱۰۵/۱

مرا با عوام هیچ کار نیست ۸۲/۱

دوست و خیرخواه همه ۱۲۱/۱

من از ایشان نیستم اما از ایشان خبر دارم ۳۰۷/۱

اگر تمام راست گفتمی ۱۰۰/۱-۱۲۱/۱

اگر مطلوب نیم طالب هستم ۱۲۷/۱

۰ من نگویم که شمس الدین ولی است ۱۱۰/۲

اگر با منی چگونه با خودی ۱۸۹/۱

اگر مرا دیدی خود را چه می‌بینی؟ ۱۹۰/۱

گوهر داریم با هر که بنماییم از همه یاران و دوستان بیگانه شود ۲۲۲/۱

دل من خزینه حق است ۲۹/۲

در اندرون من بشارتی هست ۲۳۶/۱

طاقت کار من کسی ندارد ۳۰۲/۱

۰ من مرید نگیرم، من شیخ می‌گیرم، آنگاه نه هر شیخ ۲۲۶/۱

خرقه نیست قاعدة من، خرقه من صحبت من است ۲۲۴/۱

مدرسه ما این است: این چهار دیوار گوشتی ۲۶۴/۱

من از آنها نیستم که چیزی را پیشباز روم ۲۷۳/۱

الحاد او ۱۱۴/۱

کسی که ما را دید یا مسلمان مسلمان شود یا ملحد ملحد ۱۶۱/۲

۵ اکر دشنام من به کافر صد ساله رسد ۷۸/۱۰۰۰

گفتند ما را از شمس الدین گشایشی نیست ۱۴۳/۱

مرا از روی دنیاوی از کس طمع نباشد ۱۳۳/۲

بسیار بزرگان از این سست شدند از من که او خود در بنده است ۲۸۷/۱

سفر من جهت صلاح کار شماست ۱۶۳/۱

سخن من همه دعوی می نماید ۱۳۹/۱

سخن مرا احترام کن تا محترم شوی ۱۵۲/۱

به سخن تربیت کنم کسی را که از خود خلاص می یابد ۱۶۹/۲

کس هیچ طاقت حال من ندارد، الا قول من می آید آن را مرهم می کند ۱۶۸/۲

مرا عادت این است که کسی آید بر من، می پرسم که تو می گویی یا می شنوی؟ ۱۶۲/۲

مرا از سر و ریش خود یاد نبود، از توام چه خبر باشد ۲۶۷/۱

مرا با ائمه چه کار؟ ما خود ائمه ایم ۲۲/۲

مرا رسالت محمد رسول الله سود ندارد، مرا رسالت خود باید ۲۷۰/۱

این من نیز منکر می شود مرا ۲۷۲/۱

هیچ کس را زهره نباشد که مهار من بگیرد الا محمد رسول الله ۲۴۵/۱

آن که قابل نباشد، که همه از او نومید باشند، مرا میل به اصلاح باشد که آن ناممکن را ممکن کنم ۸۵/۲

اگر کسی مرا تمام بشناسد، از من بسیار آسایشها بدو رسد ۱۰۱/۲

من قوت آن دارم که غم خود را نگذارم که بدیگران برود ۳۰۹/۱

در خرابات به چشم شفقت می نگرد ۳۰۲/۱-۲۹۸/۱

کافران را دوست می دارم از این وجه که دعوی دوستی نمی کنند ۲۹۸/۱

دیدن امیر مرا زیان نیست و او را سود هست ۱۰۴/۲

بیزاری او از شرایختواری ۱۵۵/۲

مخالفت او با حشیش ۷۴/۱

شمس در زندان؟ ۳۳۵/۱

وصیت او به سلطان ولد ۱۰۱/۱

یاد حلب ۱-۱۱۸/۱-۱۱۸/۱-۱۷۲/۲-۱۶۸/۲-۳۶۰/۱-۳۴۰/۱-۱۲۸/۱-۱۵۸/۲

تبریز ۱-۳۵۰/۱-۳۵۳/۲-۴۳/۲-۱۰۳/۲-۱۵۹/۲

شمس و مولانا

ب - شمس و مولانا

صفات و مناقب مولانا ۱۷۲/۱-۷۹/۱۱

۳۸۵/۱-۳۷۷/۱-۳۷۲/۱-۳۶۱/۱-۳۵۱/۱-۳۴۵/۱-۳۴۰/۱-۳۳۳/۱
 مرا فرستاده اند که آن بندۀ نازنین ما میان قوم ناهموار گرفتار است ۲۶/۲
 کسی می خواستم از جنس خود که او را قبله سازم ۲۱۹/۱
 به حضرت حق تضرع می کردم که مرا با اولیاء خود اختلاط ده ۱۶۲/۲
 اولین ملاقات شمس و مولانا ۸۷/۲ —

ما دو کس عجیب افتاده ایم ۹۳/۱
 اول شرط من و مولانا آن بود که زندگانی بی نفاق باشد ۱۸۱/۲
 من بر مولانا آمدم شرط این بود که من نمی آیم به شیخی ۱۷۹/۲
 اعتقاد مولانا درباره او ۸۱/۱

حجره و کتابخانه مولانا در مدرسه ۳۵۱/۱
 اقامت در کتابخانه مولانا و بیرون کردن طلبها او را از مدرسه ۳۵۱/۱
 هر چه مرا رنجانید بهدل مولانا رنج رسانید ۳۱/۲
 عمر این ساعت است که به خدمت مولانا رسیم ۴۰/۲
 مولانا را هیچ مرید نبوده است الا فرزندانش ۵۰/۲
 پیش من همچنین نشسته است که پسر پیش پدر نشیند ۶۳/۲
 مولانا را از شانزده سال پیش می شناخته ۲۹۰/۱
 مطلوب شانزده سال در روی دوست می نگرد که طالب بعد از پانزده سال او را
 اهل سخن یابد ۱۶۵/۲

زهی صبر تو که پانزده سال ... ۱۳۶/۲
 از مولانا بیادگار دارم از شانزده سال پیش ۹۲/۲
 مولانا می فرماید که تا با تو آشنا شده ام این کتابها در نظرم بی ذوق شده است ۱۸۶/۱

این قوم ما را کجا دیدندی اگر به واسطه مولانا نبودی ۱۸۷/۱
 صریح گفتم مولانا که سخن من به فهم ایشان نمی رسد، تو بگو ۱۳۶/۲
 من ترا خواهم که چنینی، نیازمندی خواهم، آب زلال تشنه جوید ۲۸۷/۱
 اگر مولانا ترش کند ابرو، دانم آن با من نباشد ۳۰۳/۱
 مولانا نیز حسود است ۳۱۵/۱

مولانا و نصیحت یاران برای تحمل جفا شمس ۳۲۵/۱
 مولانا می داند که در این شهر بزرگی هست که در آرزوی دیدن ماست ۳۴۶/۱-۲۸۴/۱-۱۵۱/۱
 اگر بر پای تو بوسه زنم ۹۹/۱ ۰۰۰
 زن شمس از مولانا رو نمی گیرد ۱۱۱/۱

پیشگفتار مصحح

من عادت نبشن نداشتم هرگز، سخن را
چون نمی‌نویسم در من می‌ماند و هر لحظه
مرا روی دگر می‌دهد.

ما دو کس عجب افتاده‌ایم. دیر و دور تا
چو ما دو کس بهم افتند. سخت آشکار
آشکاریم؛ اولیا آشکار نبوده‌اند، و سخت
نهان نهانیم...
شمس تبریزی

«خود غریبی در جهان چون شمس نیست» سالها پیش که بر سر مزار مولانا
با اوراق آشفته و سر در گم مقالات شمس مشغول بودیم این گفته سوزناک مولانا
را در دل مکرر می‌کردیم و بر این غربت بیمانند که نزدیک به هشت قرن ادامه
یافته‌است می‌اندیشیدیم. در طول این مدت دراز مجلدات ضخیمی از سوی اهل
تحقيق به عنوان شرح هنری مولانا نوشته‌آمد. ولی از کسی که مولانا اینهمه
گفتار خود را صدای او می‌دانست^۱ یادی نشد. گاهی شیادانی از مبتدعان
ازرق‌پوش زرق‌فروش که از راه و رسم شمس بکلی بیگانه بودند به نام او
دکانهای نو آراستند و علمها و کتلها برافراشتند. غربت شمس چنان بود که برخی
از اهل علم وجود تاریخی او را یکسره منکر بودند و برخی دیگر وی را مردی
عامی از زمرة قلندران بی‌سروپا می‌پنداشتند که مولانا نام او را بهانه طبع آزمائی
و غزل‌پردازی کرده‌است. کشف دوباره شمس، مرهون اقبال و توجهی است که
در زمانهای اخیر به فهرست‌نویسی و معرفی ذخایر خطی کتابخانه‌های بزرگ
ترکیه پیداشد. نسخه‌های خطی موجود مقالات را محققینی چون دیترو و عبدالباقي
گلپینالی از زوایای کتابخانه‌ها بیرون کشیدند و معرفی کردند و مرحوم

۱. مفخر تبریزیان شمس حق و دین، بگو
بلکه صدای تو است اینهمه گفتار من

و زانفر نخستین محقق ایرانی بود که پس از دریافت عکسی از نسخه مقالات، ارتباط عجیب مطالب آن با مثنوی مولانا توجه داد.

در میان مجموعه‌هایی که از مواضع و گفتارهای سرسلسله گان طریقت بولوی بدست داریم^۱ تنها مقالات شمس است که از سواد به بیاض نینه‌جامیده و به صورت مشتی یادداشت از هم گسیخته و نامنظم باقی مانده است. لیکن این سخنان، با همه آشتفتگیها و ناتمامیها، چون الماس در میان مقالات دیگر می‌درخشند. قوی‌ترین و جاذب‌ترین این مجموعه‌ها فیه مافیه مولانا با فاصله درخشد. مقالات شمس سرتاسر وجود و حال و شور و نشاط است. جملات آن با همه شکستگی و در هم ریختگی، از صفا و جاذبه خیره‌کننده‌ای سرشار است. احساس گرمی و روشنائی و وسعت خاصی در سرتاسر آن موج می‌زند. گفتار شمس با همه سادگی و بی‌پیرایگی نغز و شیرین و آبدار است. وقتی او به سخن در می‌آید خیال می‌کنی که مولانا شعر می‌سراید. بیانی پر نشه و آهنگ، تنبیه از تار و پود طنز و تمثیل، خالی از هرگونه تکلف و فضول فروشی، پر از خیالهای رنگین و اندیشه‌های بلند، لبریز از روح و حرکت.

این مقالات، یادگار گرانبهائی است که پس از ورود شمس به قونیه، و حالاتی که او را با مولانا رفته به صورت یادداشت از سخنان او بجای مانده است. فراهم آورنده این یادداشتها خود شمس نبوده است. او با آن شور و غوغائی که در اندرون داشت هیچ گاه به مقاله‌نویسی نپرداخت و دست به تألیف کتابی نزد. انسان و گرمی حضور و گیرانی نفس وی به نزدیک شمس، بیش از حروف مرده نقش بسته بر صفحه کاغذ ارج دارد. او اصلاً به نوشته اعتقاد زیادی ندارد و فاش می‌گوید که: «آنچه ترا برهاند بنده خداست نه نبشته مجرد. من اتباع السواد فقد خل» حتی شخص پیغمبر را بر قرآن که کلام مکتوب است برتری می‌نهد «مراد از این کتاب الله، مصیح نیست، آن مردی است که راهبر است، کتاب الله اوست، آیت اوست، سوره اوست، در آن آیت آیتهاست...»

در این گفته شگفت‌انگیز او دقت کنیم: «سخن را چون نمی‌نویسم در من می‌ماند و هر لحظه مرا روی دگر می‌دهد.» گوئی که با جلوه‌های جادوئی خیال

۱. این مجموعه‌ها عبارتند از معارف سلطان‌العلماء پدر مولانا، و مقالات خلیفة او برهان‌الدین محقق ترمذی، و فیه مافیه خود مولانا، و مقالات خلیفة
۲. در سرتاسر این پیشگفتار هر جا نشری یا نظمی بدون ذکر مأخذ نقل کرده‌ایم، نشر از مقالات شمس است و نظم از مولانا.

در خاطر پر خوش خود معاشقه می‌کند و دلش رضا نمی‌دهد که آنها را در قالب الفاظ بی‌زبان، فسرده و بی‌حرکت ببینند.

*

در افسانه‌های کهن گاهی بر می‌خوریم به ماجراهی رهروی گم شده در بیابانی بی‌سر و بن، دور از زاد و قافله، که در نهایت سرگشته‌گی و نومیدی دل به هلاک می‌نهد. در این هنگام ناگهان سواری از افق دوردست نمایان می‌شود و پیکر نیمه‌جان او را بر ترک خود می‌نشاند و در کنار آبادی رهایش می‌کند و خود باز به بیابان می‌زند و ناپدید می‌گردد. داستان رسیدن شمس به مولانا و ناپدید شدن او بی‌شباهت به این ماجراهای افسانه‌ای نیست.

چه گویم مرده بودم بی‌تو مطلق خدا از نو دگر بار آفریدم
بهل تا دست و پایت را بی‌سوم بدء عیدانه کامروز است عیدم

شمس در تاریخ ۲۶ جمادی‌الثانی ۶۴۲ به قونیه آمد و پس از شانزده ماه در تاریخ ۲۱ شوال ۶۴۳ از آن شهر رفته و دوباره پس از چندی در ۶۴۴ به قونیه بازگشته و در ۶۴۵ ناپدید شده است.

گزارش‌هایی از زندگی شمس

در بحث از منابع اطلاعات مربوط به زندگی شمس در درجه اول از مقالات خود او باید نام برد و آثار پر برکت مولانا یعنی دیوان کبیر و مثنوی و فیه‌هایی، و در درجه دوم از ابتداء‌نامه سلطان‌ولد فرزند مولانا که در رکاب شمس از دعشق تا قونیه پیاده آمد و مورد لطف خاص او بوده است، و در درجه سوم از رساله فریدون سپهسالار^۱ باید یاد کرد که چهل سال در حلقة مریدان صادق درگاه مولانا و سلطان‌ولد بوده و سپس از مناقب العارفین احمد افلاکی^۲ که

۱. این رساله را سپهسالار در دوران پیری به درخواست یکی از خواص اصحاب مولانا به رشتة نگارش کشیده است: «شخصی از آن جمله که در رازها محروم و در نیازها همدم بود روی بدین ضعیف کرد و گفت که نزدیک شد که تمامت پیران و عزیزان که جمال زیبای آن حضرت (مولانا) را مشاهده کرده‌اند بکلی روی در پرده غیب کشند... توقع آن است که رساله‌ای جمع کنی که مشتمل باشد بر سیرت پاک آن حضرت و اسناد خرقه و تلقین و...» سپهسالار در ۷۱۱ وفات یافته است و او را در کنار تربت سلطان‌العلماء پدر مولانا بمخاک سپرده‌اند.

۲. افلاکی در ۷۵۵ یعنی ۸۷ سال پس از وفات مولانا رخت از این جهان بر بسته است. در سرتاسر این نوشته هر جا که از مناقب العارفین نقل کرده‌ایم به نسخه تصحیح تحسین یازیجی، چاپخانه انجمن تاریخ ترک، آنقره، ۱۹۵۹ میلادی ←

کتاب خود را در ۷۱۷ شروع کرده و در ۷۵۲ بپایان رسانیده است. مناقب افلاکی
بر اساس رساله سپهسالاد تنظیم گردیده است.

این مرد مرموز را سپهسالاد به نام و القاب شمس الدین محمد بن علی
بن ملکداد و با القاب سلطان الاولیاء والواصليين، تاج المحبوبين، قطب
العاديين، فخر الموحدين، آية تفضيل الاخرين على الاولين، حجة الله على المؤمنين،
وارث الانبياء والمرسلين، و صاحب حال و قال «معرفی می کند».

مولانا او را به لقب «خسرو اعظم»، «خداؤند خداوندان اسرار»، «سلطان
سلطانان جان»، «نور مطلق»، «جان جان جان»، «شمع نه فلك»، «بحر رحمت»،
«مفخر آفاق»، «خورشید لطف»، «روح مصور» و «بخت مکرر» می خواند:

دمی به خاک در آمیزی از وفا و دمی

زعرش و فرش و حدود دوکون در گذری

ستاره هاست همه عقلها و دانشها

تو آفتاب جهانی که پرده ها بدري

کیم بگو من مسکین که با تو من مانم

فنا شوم من و صدمن، چو سوی من نگری

کمال وصف خداوند شمس تبریزی

گذشته است ز اوهام جبری و قدری

گاهی او را «آتش نهفته در شراب» و «غرييو پيچيده در فرياد» می نامد و
«اصل وجود و ايجاد» ش می شمارد.

چو نام باده برم آن توئی و آتش تو

و گر غرييو کنم در میان فريادي

بيا تو مفخر تبريز شمس تبريزی

مثال اصل که اصل وجود و ايجادي

شمس تبريز به گفتة سپهسالاد جامه بازرگانان می پوشید و در هر شهری که
وارد می شد مانند بازرگانان در کاروانسراها منزل می کرد و قفل بزرگی بر در
حجره می زد، چنانکه گونی کالای گرانبهائی در اندرون آن است و حال آنکه آنجا
حصیر پاره ای بیش نبود. روز گار خود را به ریاضت و جهانگردی می گذاشت
گاهی در یکی از شهرها به مکتبداری می پرداخت و زمانی دیگر شلوار بند

و هر جا که از رساله سپهسالار نقل کرده ايم به نسخه چاپ کانپور هند (۱۳۱۹ ه.ق)
نظر داشته ايم و آنچه از ابتدانame يسا ولدانame نقل شده است به شماره صفحات چاپ